

حجۃ الاسلام والمسلمین رسولی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هجرت رسول اکرم (ص)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مخاطره بین مکه و مدینه را به تنهایی با یک کودک ناتوان طی کنند...
و در داستان عیاش بن ابی ربهعه خواندیم که به همین جرم پس از هجرت به مدینه نیز او را آسوده نگذارند و با توطئه او را به مکه بازگردانده و مورد شکنجه قرار دادند.
و در مورد "صهیب" خواندیم که برای حفظ دین و آئین خود، دست از مال و دارائی خود کشید و به مدینه رفت و در مقالات قبلی نیز امثال اینها را خواندیم...
و تذکر این فداکارینا و استقامت‌ها اگر چه در این زمان چندان مهم و چشمگیر نیست ولی خود درسی آموزنده و جالب و در خور ستایش و تقدیر است.
آری در زمانی که زنان فداکار ما برای

پیش از آنکه وارد دنباله ماجرا شویم و به بینیم آیا رسول گرامی اسلام در عار چه کرد و چند روز توقف نمود و جریانات بعدی چه بود؟ قسمتهایی را که در شماره قبل خواندیم از زیر نظر گذرانده و ببینیم چه رهنمودی می‌تواند برای ما داشته باشد و چه بهره‌ای برای تداوم انقلاب از آن می‌توانیم برگزیم.
در داستان "ام سلمه" خواندیم که یک سال تمام این بانوی محترمه را به جرم ایمان آوردن به رسول خدا و پذیرفتن اسلام عزیز از شوهر و فرزندش جدا کردند و به فراق آن دو مبتلا ساختند و سرانجام هم، این زن با ایمان، تک و تنها از مکه حرکت کرد و تصمیم گرفت با شتر خود نود فرسنگ راهبر

تحقق بخشیدن قوانین اسلام از چند و گاه چهار فرزند جوان و برومند خود گذشته و همه را در راه خدا دادماند و باز هم آرزو میکنند که ای کاش باز هم جوان داشتیم، عمل ایثارگرانه ام سلمه چندان جلب توجه نمی‌کند.
و در زمانی که بچه‌های ده، دوازده ساله از خانه پدر و مادر فرار کرده و خود را به جبهه جنگ می‌رسانند و برای ثبت نام خود در دفاتر بسیج و سپاه و اعزام به جبهه‌های جنگ، همچون ابر بهار می‌گیرند و تلاش می‌کنند، نقل داستان امثال عیاش بن ابی ربهعه همانند زبیره به کرمان بردن است.
و در زمانی که مردم ایثارگر در طول نزدیک به سه سال جنگ تحمیلی صدام - علفی، و از اوج گیری مبارزات برای بشمر رسیدن انقلاب اسلامی و از اواخر سال ۵۸ تا کنون نزدیک به پنج سال این همه مال و ثروت خود را بی دریغ و سخاوت نمودن ایثار کرده و پیش از بشمر رسیدن انقلاب با اعتمادیها و تعطیل کسب و کار و پس از آن - بخصوص در طول جنگ تحمیلی - با اهدای و ارسال هزاران کامیون پر از مواد خوراکی و پوناکی و ملیونها تومان پول و ده‌ها کیلو طلا و جواهرات، بهترین خدمت‌ها را به جمهوری اسلامی و دفع دشمن متجاوز کردند ایثار و گذشت امثال صهیب‌ها قابل ذکر بنظر نمی‌رسد...
ولی با این حال اگر وسعت انقلاب و ابعاد آن را با محدود بودن نهضت صدر اسلام و

عشق الهی را در دل خود پرورش داد و در راه حق جان فدا کرد. او را در روز قیامت پادشاهان و پادشاهان در پیشگاه خود می‌نهند و او را در پیشگاه خود می‌نهند.

معدود بودن مسلمانان در نظر بگیریم و رشد فکری این زمان را پس از گذشت پانزده قرن با شعاع فکری و کوناهای درک و نقصان رشد مردم آن زمان مورد توجه قرار دهیم ، می‌بینیم که آنها نیز به سیم خود کمال فداکاری را داشته ، و در خور هر گونه مدح و ستایش می‌باشند .

آن زمانی که همه مسلمانانی که به پیامبر گرامی اسلام ایمان آورده بودند ، عددشان از پانصد نفر تجاوز نمی‌کرد ، و آن زمان که با القاعات شیطانی و یا از ترس فقر و نداری ، دخترها را زنده بگور می‌کردند ، و برای تأمین زندگی روزمره دشوارترین کارها و سخت‌ترین مسافرتها را بر خود همسوار می‌ساختند ، و بجز عده‌ای سودجو و سرامایه‌دار مردم دیگر با کار روزانه زندگی خود را اداره می‌کردند ، و آن زمانی که توطئه‌های دشمنان یکی پس از دیگری بمرحله اجرا گذارده می‌شد و تا جایی کار برد داشت که رهبر بزرگوار اسلام ناچار می‌شود تبایه علی - علیه السلام - را بجای خود بخواباند و از شهر و دیار و وطن عزیز و محبوب خود هجرت نموده و از ترس دشمن سه شبانه‌روز در " غار ثور " بماند ، و پس از آن نیز مخفیانه خود را به پترب برساند و در آنجا شروع به تبلیغ دین مقدس اسلام بنماید و تا پایان عمر نیز هر روز با توطئه جدیدی از طرف مشرکان و منافقان رو برو و مواجهه گردد . . .

آری با نسبت و مقایسه با آن زمان باز هم می‌توان آن مردان و زنان بزرگ را بعنوان الگوئی از استقامت و ایثار ذکر کرد ، و بقول معروف باید گفت " الفضل لمن سبق " برتری با پیشتاز است .

و در داستان خوابیدن امیرالمؤمنین - علیه السلام - در بستر رسول خدا در آن شب روایت جالبی را مرحوم ابن شهر آشوب و دیگران از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نقل کرده‌اند که برای تقویت روحی ایثارگران و رزمندگان و بطور کلی برای تمام آنها که در راه تحقق بخشیدن حکومت " الله " در روی زمین مبارزه می‌کنند جالب و شیدنی است .

مرحوم ابن شهر آشوب در ضمن نقل ماجرای هجرت ، روایت می‌کند که رسول - خدا - صلی الله علیه و آله - به علی (ع) ، فرمود : من امشب مأمورم که در دل شب شهر و دیار خود را بسوی غار ثور ترک گویم و تو را بجای خویش بخوابانم . علی - علیه السلام - در پاسخ فرمود :

" اوتسلم بعینتی هناك ؟ فقال : نعم ، فتبسم ضاحكاً و احوى الى الارض ساجداً ، فكان اول من سجد لله سجداً و اول من وضع وجهه على الارض بعد سجده ، فلما رفع رأسه قال له : امض لما امرت ، فداك سبعي و بحري و سويدا قلبي ، قال : فارتد علي فراشي و اشتمل بردي الحضرمي ، ثم اتى اخيرك يا علي ان الله تعالى يمتحن اوليائه علي قدر ايمانهم و منازلهم من دينه كما تد الثابت بلاء الا انبها ثم الا ائيل بالامثل و قد امتحنتك يا ابن ام و امتحنتي فيسكن بيئنا ما امتحن به خليله ابراهيم و الذبيح اسما عيل فصوراً صبراً فان وجهه الله قريب من المحسنين ثم ضم الي صدره " (۱)

- آیا با خوابیدن من در بستر جان شما سلامت خواهد ماند؟ فرمود: آری، علی از خوشحالی خندهای کرد و بمنظور انجام شکرانه الهی به سجده افتاد و نخستین کسی بود که سجده شکر برای خدا انجام داد و صورت بر خاک نهاد ، و چون سر بر داشت به رسول خدا عرض کرد: به دنبال مأموریتی که داری برو که گوش و دیده و سوادای دلم فدای تو باد . . . رسول خدا بدو فرمود: در بستر من بخواب و پس آن برد حضرمی مرا بر خود به پیچ و اینرا هم به

تو خبر دهم که خدای تعالی اولیای خود را به مقدار ایمان و منزلتی که از دین الهی دارند امتحان و آزمایش می‌کند ، پس سخت‌ترین مردم در بلا و آزمایش پیامبرانند و بلائی آنها از همه بیشتر است و پس از آنها هر کس بهر اندازه که به پیامبران شبیه‌تر و نزدیک‌تر باشد بهمان نسبت به بلا و آزمایش بیشتر مبتلا می‌شود ، و برآستی که ای فرزند مادر ، (۲) خداوند تو را آزمایش کرد و مرا نیز در باره تو آزمایش فرمود به همانگونه که خلیل خود ابراهیم و اسماعیل ذبیح را آزمایش و امتحان کرد ، پس صبر و بردباری را پیشه ساز ، که همانا رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است . . . و بدنبال این گفتار علی را بسینه خود چسبانید . . . و اینک باز گردیم بدنباله داستان و جریانات بعدی آن :

در غار ثور

از آن سو رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و ابوبکر در غار آرمیده و از شکافی که وارد شده بودند بیابان و صحرا را می‌نگرید ، خدای تعالی برای کم شدن رد پای رسول - خدا - صلی الله علیه و آله - عنکبوتی را مأمور کرده بود تا بر در غار تار بفتند ، و کبکبائی را فرستاد تا آنجا تخم بگذارند و بهر تریبی بود وقتی مشرکین به در غار رسیدند ابوبکرز نگاه کرد دید رد پاها قطع شده از اینرو همانجا ایستاد و گفت :

- محمد و رفیقش از اینجا نگذشته و داخل این غار هم نشده‌اند زیرا اگر بدرون آن رفته بودند این تارها پاره می‌شد و این تخم کبکها می‌شکست ، دیگر نمی‌دانم در اینجا یا به زمین فرو رفته‌اند و یا به آسمان صعود کرده‌اند !

مشرکین دوباره در بیابان پراکنده شدند و هر کدام برای پیدا کردن رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بسوی رفتند و برخی در حوالی غار به جستجو رفتند ، اینجا بود که ابوبکر ترسید و مضطرب شد و چنانچه خدای تعالی در سوره توبه ، آیه ۳۹ فرموده

است: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - برای اطمینان خاطرش بدو فرمود: " لا تحزن - ان الله معنا ... " - محزون مباش که خدا با ما است، و در پارهای از روایات است که با اینحال مطمئن نشد، در اینوقت یکی از مشرکین روبروی غار نشست تا بول کند، پیغمبر به ابوبکر فرمود: اگر اینها ما را می دیدند این مرد اینگونه برابر غار برای بول کردن نمی نشست، و در روایت دیگری است که چون دید ابوبکر آرام نمی شود بدو فرمود: بتکرار - و از طریق اعجاز دریاپی و کشتی می رابد و نشان داد که در یکسوی غار بود - و بدو فرمود: اگر اینها داخل غار شدند ما سوار بر این کشتی شده و خواهیم رفت.

باری رسول خدا - صلی الله علیه و آله - سه روز همچنان در غار بود و در اینصورت چند نفر بودند که از محل اختفای رسول - خدا - صلی الله علیه و آله - مطلع بودند و برای آنحضرت و ابوبکر غذا می آوردند و اخبار مکه را به اطلاع آنحضرت می رساندند یکی علی - علیه السلام - بود که مطابق چند حدیث، هر روز بدانجا می آمد و بمنظور هجرت به مدینه برای آنحضرت سه شتر و راهنمایی تهیه کرد، و دیگری غلام ابوبکر عامر بن فهیره بود، چنانچه در پاره ای از تواریخ آمده است.

راه، امن شد

رسول خدا - صلی الله علیه و آله - سه روز در غار ماند و در این سه روز مشرکین قریش جاهائی را که احتمال می دادند پیغمبر خدا بدانجا رفته باشد زیر پا گذاردند و چون اثری از آنحضرت نیافتند تدریجاً مایوس و موقتاً از جستجو و تفحص منصرف شدند اما جایزه بسیار بزرگی برای کسی که محمد را بیابد تعیین کردند و آن جایزه " صد شتر" بود، و راستی هم برای اعراب آنزمان که همه ثروت و سرمایه اش در شتر خلاصه می شد جایزه بسیار بزرگی بود. باس مشرکین از یافتن محمد - صلی الله

علیه و آله - سبب شد که راهها امن شود و پیغمبر خدا طبق نقشه قلبی بتواند از غار بیرون آمده و به سوی مدینه حرکت کند. چنانچه قبلاً اشاره شد برای اینکار به دو چیز احتیاج داشتند یکی مرکب و دیگری راهنما و دلیل راه که آنها را حتی المقدور از بیراهه میرود، مطابق آنچه " سیوطی" در کتاب " الدر المنثور" از - ابن مردویه و دیگران نقل کرده است علی - علیه السلام - اینکارها را انجام داد و سه شتر برای آنها خریداری کرده و دلیل راهی نیز برای ایشان اجیر کرد و روز سوم آنها را بر در غار آورد و رسول خدا - صلی الله - علیه و آله - بدین ترتیب سوی مدینه حرکت کرد، و مطابق نقل ابن هشام و دیگران ابوبکر قبلاً سه شتر برای انجام این منظور آماده کرده بود و شخصی را هم بنام عبدالله بن ارقط (یا اریقط) که خود از مشرکین بود ولی بخاطر اینکه مورد سوء ظن قرار نگیرد او را اجیر کردند و دختر ابوبکر (اسماء) نیز برای ایشان آذوقه آورد اما همگی ایشان با مختصر اختلافی نوشتنند: هنگامی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - خواست حرکت کند ابوبکر یا عبدالله بن ارقط شتر را پیش آوردند که آن حضرت سوار شود ولی رسول خدا « ص » از - سوار شدن خودداری کرد و فرمود: شتری را که از آن من نیست سوار نمی شوم و بالاخره پس از مذاکره رسول خدا « ص » آن شتر را از ابوبکر خریداری کرد و آنگاه سوار آن شد و براه افتادند.

سراقه در تعقیب رسول خدا

سراقه بن مالک - یکی از افراد سرشناس و سوارکاران عرب در زمان خود - گوید: من با افراد قبیله خود - دور هم نشسته بودیم که مردی از همان قبیله از ما رسید و در برابر ما ایستاده گفت: - بخدا سوگند من سه نفر را دیدم که سوی یثرب می روند و گمان من این است که محمد و همراهانش بودند!

من دانستم راست می گوید اما برای اینکه آنها که این حرف را شنیدند به طمع جایزه بزرگ قریش سوی یثرب راه نیفتند بسو گفتم: نه، آنها محمد و همراهانش نبودند اند بلکه آنان افراد فلان قبیلاند که در تعقیب گم شده خود می گشتنند!

آن مرد که این حرف را از من شنید باور کرد و گفت: شاید چنین باشد که می گوئی و بدنبال کار خود رفت و دیگران هم سرگرم گفتگوی خود شدند، اما من پس از اندکی نامل برخاستم و به خانه آمدم و اسب خود را زین کردم و شمشیر و نیزه ام را برداشته و بسرعت راه مدینه را در پیش گرفتم و بالاخره خود را به رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و همراهانش رساندم اما همینکه خواستم به آنها نزدیک شوم دستهای اسب بزمین فرو رفت و من از بالای اسب سبختی به زمین افتادم و این جریان دوبا سه بار تکرار شد و دانستم که نیروی دیگری نگهبان و محافظ آن حضرت است و مرابد و دسترسی نیست از اینرو توبه کردم و بازگشتم و بنا بر حدیثی که احمد و بخاری و مسلم و دیگران نقل کرده اند همینکه سراقه بدانجا نزدیک شد ابوبکر ترسید و با وحشت به رسول خدا - صلی الله علیه و آله - عرض کرد: یا رسول الله دشمن بما رسید! حضرت فرمود: نترس خدا با ما است! و برای دومین بار از ترس گریست و گفت: تعقیب کنندگان بما رسیدند! حضرت او را دلداری داده و در باره سراقه نفرین کرد و همان سبب شد که اسب سراقه بزمین خورد و سراقه بیفتد...

معجزه ای از رسول خدا (ص)

در علم کلام در جای خود ثابت شده که پیغمبر الهی کسی است که دارای معجزه باشد و بتواند به اذن خدا کارهایی را که دیگران نمی توانند انجام دهند و از نظر عقل نیز محال نباشد بدون اسباب و علل مادی و ظاهری از طریق اعجاز و خرق عادت انجام دهد. پیغمبر اسلام « ص » نیز دارای معجزات

زیادی بوده است که برخی از آنها در گذشته ذکر شده و در آینده نیز خواهید خواند و از جمله معجزاتی که در طول راه مدینه از آنحضرت دیده شد داستان گوسفند "ام - معبد" است که مورخین و اهل حدیث ذکر کرده اند.

گفتند: همچنان که رسول خدا ((ص)) و همراهان بسوی مدینه می رفتند چشمان از دور به خیمای افتاد و آنان برای تهیه آذوقه راه خود را بجانب آن خیمه کوچ کردند و چون بدانجا رسیدند زنی را در آن خیمه دیدند که با اتانیه اندکی که داشت در میان آن خیمه نشسته و گوسفند لاغری هم در پشت آن خیمه بسته است.

از آن زن که نامش "ام معبد" بود گوشت و خرمائی خواستند تا به آنها بفروشند و پولش را بگیرد ولی پاسخ شنیدند که گفت: بخدا سوگند خوراکی در خیمه ندارم و گرنه هیچگونه مضایقهای از پذیرائی شما نداشتم و نیازمند پول آن هم نبودم، رسول خدا ((ص)) بدان گوسفند نگاه کرد و فرمود: ای ام معبد این گوسفند چیست؟ جواب داد: این گوسفند به علت ناتوانی و ضعف نتوانسته بدنیال گوسفندان دیگر به چراگاه برود.

رسول خدا ((ص)) آنها شیر دارد؟ ام معبد - این گوسفند ضعیف تر از آن است که شیری داشته باشد! رسول خدا - ((ص)) آیا اجازه می دهی من او را بدوشم؟ ام معبد آری: قربانت اگر شیری در پستان او پیدا کردی بدوش.

رسول خدا - ((ص)) پیش آمد و دست بر پستانهای گوسفند گذارد و نام خدای تعالی را بر زبان جاری کرد و در باره گوسفندان ام معبد دعا کرد و سپس دستی بر پستان گوسفند کشید و ظرفی طلبید و شروع به دوشیدن شیر کرد تا آنقدر که آن ظرف پر شد و نوشید، آنگاه دوباره دوشید و به همراهان خود داد تا همگی سیر شدند و در پایان نیز ظرف را پر کردند و پیش آنسوز

گذارند و پول آن شیر را به "ام معبد" دادند و رفتند.

چیزی نگذشت که شوهر او آمد و چون شیر نزد همسرش دید با تعجب پرسید: این شیر از کجا است؟ زن در جواب گفت: مردی این چنین بر اینجا گذشت و داستان را گفت، و چون اوصاف رسول خدا ((ص)) را برای شوهرش تعریف کرد آن مرد گفت: بخدا این همان کسی است که قریش وصفش را می گفتند وای کاش من او را می دیدم و همراهش می رفتم و در آینده نیز اگر بتوانم اینکار را خواهم کرد.

در محله قبا

"قبا" نام جایی است در نزدیکی مدینه که فاصلش تا شهر مدینه حدود دو فرسخ یا کمی بیشتر می باشد و اکنون نیز مسجد بسیار زیبایی که اساس آنرا رسول خدا - صلی الله علیه و آله - پی ریزی کرده است در آنجا وجود دارد و اطراف آنرا باغانی سرسبز ترا گرفته است.

کاروانیهائی که سابقا از راه مکه به مدینه می آمدند از آنجا می گذشتند و سر راه آنها بود، رسول خدا ((ص)) فاصله راه مکه تا یثرب را بیمود و بیشتر، شبها راه می رفتند تا هم از دشمن محفوظ مانده و هم از گرمای طاقت فرمای صحرای حجاز آسوده باشند و بدین ترتیب تا نزدیکی مدینه رسید.

از آنسو مردم مدینه که بیشتر به اسلام گرویده بودند ولی پیغمبر بزرگوار خود را ندیده بودند، وقتی شنیدند آنحضرت بسوی یثرب حرکت کرده است به اشتیاق دیدار پیغمبر خود هر روز صبح از خانهها بیرون می آمدند و تا نزدیکیهای ظهر به انتظار می نشستند و چون مابوس می شدند به خانه خود باز می گشتند.

روزی که حضرت رسول ((ص)) وارد "قبا" شد نزدیکیهای ظهر بود و مردم "قبا" که مابوس شده بودند به خانهها رفتند اما یکی از بنوادیان که هنوز در جای بلندی نشسته بود و سمت مکه راهی نگرست ناگهان چشمش

به چند نفر افتاد که از راه رسیدند و در زیر درختی آرمیدند، حدس زد که افراد تازه وارد پیغمبر اسلام و همراهان او باشند از اینرو فریاد زد:

ای فرزندان "قبه" (۱) آن کسی که روزها به انتظارش بودید وارد شد! حدس او بخطا نرفته بود و مسافران تازه وارد همان رسول خدا ((ص)) و همراهان بودند مردم که این صدا را شنیدند دستها را بیرون ریختند و به طرف همان جایی که پیغمبر خدا وارد شده بود هجوم آوردند و رسول خدا ((ص)) را به خانه بردند.

مشهور آن است که پیغمبر اسلام بدخانه مردی بنام کثوم بن هدم - که از قبیل بنی عمرو بن عوف بود - وارد شد و در آنجا منزل کرد، و ابوبکر نیز در خانه مرد دیگری منزل کرد.

روزی که حضرت از غار ثور حرکت کرد بر طبق گفتار بسیاری از مورخین روز اول ماه ربیع الاول و روز ورود به "قبا" روز دوازدهم همان ماه بود - که فاصله مکه تا قبا را دوازده روز طی کرده بودند - و در اینکه چند روز در قبا توقف کرد اختلافی در روایات هست و بسیاری گفته اند سه روز در قبا بود تا علی (ع) و زینبائی که همراهش بودند به آنحضرت ملحق شدند و روز چهارم بسوی خود شهر مدینه حرکت کرد و در پارهای از روایات دوازده روز و پانزده روز نوشته اند و آنچه از نظر مورخین مسلم است اینست که است که توقف آنحضرت بیشتر بخاطر آمدن علی (ع) بود و انتظار ورود او را می کشید، و حتی در چند حدیث است که ابوبکر در فاصله آن چند روز به مدینه آمد و چون به قبا بازگشت به رسول خدا - صلی الله علیه و آله - عرض کرد: مردم شهر منتظر مقدم شما هستند زودتر حرکت کنید اما رسول خدا ((ص)) فرمود: منتظر علی هستم و تا او نیاید به شهر نخواهم رفت و چون ابوبکر گفت: آمدن علی طول می کشد! فرمود: نه بهمین زودی خواهد آمد.

ادامه دارد